

## قاف

بی شک تو از آواز خروس  
با ترمه‌ی قهوه‌ای‌ات گذشته بودی  
که هلال حنجره‌ام در ناشتا سوخت  
و زانو  
تخریب انار بود.  
قاف!

از طاق نلبکی  
-که مزه‌ی تیغ می‌داد-  
در بافت لبانم پژواک العطش شکست  
و خون مُردگی زانو هام  
از توده‌ی مِشِ شرابی‌ات جا ماند و  
سَدِّ قیام شد.  
پیراهن گشادم را در ترمه‌ات پیچ  
که سخت بوی مذبح می‌آید  
و صَفِ خاک سر و نیزه‌ها تکرار پاشنه‌هایم را  
-مُرداب خون و جوهر-  
نقش می‌بندد

که در سَرِ انگشتانت ضمانتِ شیونِ من شیار بسته بود  
و در صدات ریشه‌ی تابستان قوس برمی‌داشت.  
قاف!

خَمید آن از سرو  
تا سرو  
از ناشتا که جوهر و خون بود  
وقت قیام دیر  
بی شک تو از آواز خروس گذشته بودی  
که سخت بوی مذبح می‌آمد.